



شرحی در پیرامون

واژه‌شناسی

نامهای خاص ایرانی

نوشته :

و . ای . آبایف

ترجمه :

عنایت‌الله رضا

(دکتر در فلسفه)





ژبړوېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی





نوشته : و . ای . آبايف

ترجمه : عنایت‌اله رضا

(دکتر در فلسفه)

شرحی در پیرامون

واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی

۱- درباره‌ی نامهای کسان در روزگار هخامنشیان

بسیاری از نامهای کسان در ایران باستان، نه تنها از نوشته‌های پارسی باستان، بلکه از نوشته‌های بابلی، عیلامی، یونانی، آرامی، عبری باستان و قبطی به ما رسیده است. بیشتر این نامها از راه مراجعه به زبانهای ایرانی روشن و مشخص شده است. این نامها مستقل بوده و از جایی به عاریت گرفته نشده است. ولی نامهایی نیز هست که از دیدگاه واژه‌شناسی روشن و مشخص نگشته است و چنین گمان می‌رود که نامهای مذکور دارای منشاء ایرانی نباشند. برخی از پژوهندگان سه نام از نامهای شاهان هخامنشی چون کوروش، Kurus، کمبوجیه Kambujiya و پیش‌پیش Cispis را از زمره نامهای مذکور دانسته‌اند.

ما می‌کوشیم ثابت کنیم که برای روشن کردن منشاء این نامها، نیازی به پژوهش در خارج از حیطه‌ی زبانهای ایرانی نیست.

سه تن از نمایندگان دودمان هخامنشی نام کوروش Kurus

داشتند که در زبان بابلی Ku—ra—as، در زبان عیلامی Ku—ras





در زبان یونانی Kuros و در زبان عبری باستان Kores بوده است.
 ۱- جد کوروش بزرگ، نواده‌ی هخامنش فرزند چیش پیش برادر آریامنه (سده هفتم پیش از میلاد).

۲- کوروش بزرگ، بنیادگذار شاهنشاهی جهانی ایران (۵۵۹-۵۲۹ پیش از میلاد).

۳- کوروش کوچک، فرزند داریوش دوم که به سال ۴۰۱ پیش از میلاد در پیکار با برادرش اردشیر دوم در پیرامون کوناکس کشته شد.

نخست ف. آندره‌آس و پس آنگاه برخی دیگر از پژوهندگان، از جمله بارتولمه، دیسباج، شدر، فرای و دیگران چنین پنداشتند که نام کوروش نامی ایرانی نیست. زیرا هیچ نمونه‌ی واژه‌شناسی ایرانی مؤید نظری جز این نبود، این پندار که بنیادگذار شاهنشاهی ایران، نامی ایرانی نداشته، مورد تأیید دانشمندان بوده است.

یکی از دلایلهایی که در این زمینه اقامه می‌شد، آن بود که تلفظ نام کوروش در زبانهای عیلامی و بابلی با تلفظ پارسی آن متفاوت است و نام پارسی Kurus در زبانهای عیلامی و بابلی به صورت Kuras تلفظ می‌شود. این اندیشه سبب شد که آندره‌آس و دیگران چنین پندارند که تلفظ عیلامی نام کوروش درست و واقعی است و تلفظ پارسی این نام از تلفظ عیلامی اقتباس شده و در ضمن شکل دگرگون گشته و تحریف شده‌ی آن است. حال آنکه این نتیجه‌گیری، نه تنها غیرمنطقی است، بلکه از دیدگاه تاریخ نیز مستدل بنظر نمی‌رسد.

نام یکی از فرزندان کوروش در زبان پارسی به شکل «پردیا»





تلفظ می‌شد ولی همین نام در تلفظ یونانی «سمردیس» آمده است. تفاوت میان این دوگونه تلفظ بسیار است. ولی آیا این تفاوت می‌تواند دلیلی برای اثبات غیر ایرانی بودن نام بردیا Bardiya باشد؟

یونانیان دختر کوروش را «اتوسا» نامیده‌اند. این نام در زبان پارسی باید Hutausa باشد. در اوستا این نام به صورت Hutaosa آمده که به معنای «زیبارخ» است. باز در تلفظ این نام، تفاوت‌هایی مشاهده می‌کنیم. صدای U در زبان پارسی معادل صدای A در زبان یونانی است (همانگونه که Kurus در زبان پارسی به Kuras در زبان عیلامی بدل شده است). از این گذشته تردیدی نیست که دختر کوروش نامی تمام و کمال ایرانی داشته و هرگز بنام یونانی یا دیگر نامهای غیر ایرانی نامیده نشده است. می‌توان نمونه‌های بسیار در باره‌ی تفاوت میان شکل نامها در پارسی باستان و دیگر زبانها بیان داشت. این تفاوت را هرگز نباید از نظر دور داشت. ولی این تفاوت را نمی‌توان دلیلی به زیان ایرانی بودن نامهای مذکور به‌شمار آورد.

آنان که نسبت به ایرانی بودن نامهای پیش‌پیش، کوروش و کمبوجیه که پیش از داریوش یکم فرمانروایی داشتند، با شبهه و تردید می‌نگرند، چنین می‌اندیشند که شاهنشاهان ایرانی، تنها از روزگار داریوش یکم (Darayavaus) نام ایرانی داشته‌اند و گویا نامهای پیش‌پیش، کوروش و کمبوجیه، از دیدگاه قومی دارای عناصر ایرانی است.

برای این پندار هیچگونه پایه و دلیلی وجود ندارد. شاهان دودمان هخامنشی از آغاز تا روزگار پادشاهی کوروش یکم و





کمیوجیهی یکم نامهای خالص ایرانی داشتند. سردودمان هخامنشیان نام ایرانی هخامنش (Hakha—manis) داشت که به معنای «دوست‌منش» است. برادر کوروش یکم و فرزند چیش‌پیش نیز «اریارمنه» نام داشت که به معنای «شادی آریائیان» است.^۱

افراد شاخه‌ای دیگر از دودمان هخامنشیان که داریوش یکم از آن برخاسته است، نامهایی چون «ارشامه» و «ویشتاسپا» دارند که خود از نامهای ایرانی است. در ایرانی بودن این نامها کمتر تردید و گمانی نمی‌توان روا داشت. ارشامه Arsama که از واژه‌ی ارشن arsan منشاء گرفته، به معنای «قهرمان» است. این نام در میان مردم اوستی شمالی (درباره این محل و مردم آن و زبان آنجا طی قسمتهای بعدی مقاله حاضر توضیح شایسته داده میشود) در سده‌های باستان به شکل Arsamag تلفظ می‌شد. ویشتاسپا Vistaspa از جمله‌ی گروه نامهای بسیاری است که با نام «اسب» aspa همراه است.

کتابخانه مدرسه فقهیه قم

از پندارهای پژوهندگان پیشین چنین برمی‌آید که گویا هخامنشیان در آغاز نام ایرانی داشتند. اما بعدها به دلایل ناروشن نام عیلامی (ویا نامهای بیگانه‌ی دیگری) بر خود نهادند و باز دوباره به سوی نامهای ایرانی بازگشتند. اینگونه اظهار نظرها دور از واقعیت و فاقد هرگونه دلیل و برهان است.

نیازی به ذکر این نکته نیست که شناختن ریشه‌ی نام کوروش Kurus نه تنها از دیدگاه زبان‌شناسی، بلکه از نظر تاریخی نیز حائز اهمیت بسزا است. هرگاه غیر ایرانی بودن این نام ثابت

۱- در بخشهایی از ایران این واژه به صورت aram (آرام) گفته می‌شود که بمعنای آرامش، شادکامی، خرسندی و نیکبختی است.





شود، در مورد منشاء کوروش نیز شبیهه و تردید حاصل می‌شود. این نیز نوشته‌ی نیکلای دمشقی را تأیید می‌کند که با اتکاء به نوشته‌ی کتزیاس ادعا داشت که کوروش هرگز از دودمان شاهان نبود.^۲

گرچه کتزیاس را تاریخ‌نگاری معتبر می‌شماریم، با اینهمه نظر نیکلای دمشقی بنا بر معمول، برداستانهای عامیانه و فولکوریک متکی است. در این باره چنین اظهار نظر شده است که داستان عامیانه‌ی مذکور، ساخته و پرداخته‌ی اطرافیان داریوش یکم است تا از این رهگذر شاخه‌ی دودمانی کوروش را بی‌اعتبار کنند و غصب تخت و تاج از سوی داریوش یکم را موجه جلوه‌گر سازند.^۳

بدین‌روال، در تاریخ هخامنشیان و نیز در واژه‌شناسی نامهای خاص، هیچ دلیلی وجود ندارد تا با تکیه بدان، بتوان منشاء نام کوروش را غیرایرانی پنداشت. منشاء این نام را تنها باید در مآخذ جستجو کرد.

آیا دلیلی برای یافتن منشاء نام کوروش در زبان پارسی وجود دارد؟

آری! چنین دلیلی موجود است. شخصیت کوروش در سراسر جهان باستان، اثری بس بزرگ از خود برجای نهاد. از این رو در روزگاران کهن، نام کوروش دستخوش انواع فرضیه‌های واژه‌شناسی و بدیگر سخن، پندارهای بی‌پایه‌ی واژه‌شناسی شد. یکی از این پندارها از آن پلوتارخ است که تاکنون برجای مانده است.^۴

کتابخانه مدرسه فیضیه قم

۲- رجوع شود به ترجمه‌ی انگلیسی نوشته‌ی نیکلای دمشقی در کتاب:

«Dastur Hosang memorial volume». Bombay, 1918, p. 465—481.

3— R. G. Kent: Old Persian 2ed., New Haven, 1953, p. 159.

۴- پلوتارخ: اردشیر، بخش یکم.





بنابنوشته‌ی پلوتارخ، نام کوروش در زبان پارسی به معنای «خورشید» است. مشکل بتوان گفت که این پندار برچه پایه‌ای استوار بوده است. خورشید را در زبان پارسی باستان *hvar* می‌نامیدند. ما تاکنون ندانسته‌ایم برپایه‌ی کدام قانون از قوانین آواشناسی، واژه‌ی *hvar* توانسته است به *Kuru* بدل شود. شاید بسبب آن باشد که علامت *KU* در سنگنبشته‌های ایران باستان و زبان بابلی به معنای «خورشید» است.^۵

باید گفت نام *Kurus* نه تنها از پندار دور است، بلکه در واژه‌شناسی ایرانی نیز سرآغاز و پایگاهی ساده و استوار دارد. در لهجه‌های ایرانی ریشه‌ی *Kur* در نامهای خاص مذکر، بسیار رایج و معمول است. در نامهای زیر ریشه‌ی *Kur* مشهود است:

در لهجه‌ی کردی *Kur* به معنای پسر و پسر بچه است. در زبان پارسی *Kurra* (کره) به معنای اسب کوچک، گوساله و بچه شتر است. در زبان پهلوی واژه‌ی *Kurak* به معنای نوزاد حیوانها آمده است. گذشته از آن که این واژه در شرق ایران بسیار رایج بوده است، در زبان اوستی نیز *Koyr* و *Kur* به معنای «گوساله‌نر» است.

ذکر این نکته ضرور است که نگارنده یکباره بر منشاء این واژه در زبان اوستی دست نیافت. من در صفحه‌ی ۶۰۸ کتاب «فرهنگ تاریخی و واژه‌شناسی زبان اوستی» که به سال ۱۹۵۸ در مسکو و لنینگراد انتشار یافت، کوشیدم این واژه را با برخی از نامهای

5— F. Justi: *Iranische Namenbuch*, Marburg, 1895, p. 168





گوزن، گاونر و غیره در زبانهای اوگروفین مربوط کنم*. به تازگی آ. جوکی زبانشناس مشهور فنلاندی، خطای مرا در این مقایسه به ثبوت رسانید.^۶

برای توضیح این مطلب، واژه‌ی Kur را که در زبان اوستی به معنای «گوساله‌نر» است، با واژه‌ی K'uro در زبان گرجی که آن نیز به همین معنا است، قیاس کردم. ضمن پژوهش و دقت بسیار در این زمینه، معلوم شد که واژه‌ی مذکور از زبان گرجی به اوستی راه نیافته، بلکه به‌خلاف از زبان اوستی وارد زبان گرجی شده است.

نکته‌ی جالب این است که در زبان گرجی، نامهایی که از دیگر زبانها گرفته شده است، اغلب با حروف O پایان می‌پذیرد. چون واژه‌ی Okro «طلا» که از واژه‌ی یونانی «Okhros» به معنای «زردگون» و نیز واژه‌ی Spilo که از واژه‌ی پارسی «پیل» گرفته شده است. همچنین بسیاری از واژه‌های دیگر. این پدیده در بسیاری از نامهای مأخوذ از زبان اوستی، بروشنی پیداست. چون واژه‌ی Ormo «چاه» که در زبان اوستی Waerm و uso «بانوی

* - زبان اوگروفین ugrofin از گروه زبانهای رایج در شمال اروپا و شمال غرب آسیا است. این گروه به زبانهای اوگری و فینی بخش شده است. زبانهای فینی شامل زبان فنلای، کارلی Karely، استونی Stony و برخی از زبانهای کرانه‌ی دریای بالتیک است. زبان مردم موردوا Mordva، ماری Mari، اودمور Udmur و کومی Komi نیز از این گروه است. زبان اوگری در ضمن شامل زبان مجاری و هانتی. Hant نیز هست. (مترجم)

6— A. J. Joki: Finnsk—Ugrisches im Ossetischen?— «Commentationes Instituti Fenno—ugrici», XXIII, Helsinki, 1962, p. 161—162.

(۷)





محترم» که در زبان اوستی US تلفظ می‌شوند. ^۷ نام K'uro در زبان گرجی از نام اوستی Kur گرفته شده است نیز به همین گونه است. هرگاه این واژه از زبان گرجی به اوستی راه می‌یافت، آنگاه حرف K مانند دیگر واژه‌های گرفته شده از زبان گرجی از حلقوم ادا می‌شد، چون واژه K'udi «دم» و دیگر واژه‌ها.

این نکته جالب توجه است که ریشه‌ی Kur در زبان اوستی به صورت فعل goyrin, igurun «تولد یافتن» صرف می‌شود که از مصدر Ui—Kur پدید آمده است. گمان می‌رود واژه‌ی سفدی wk'wr نیز که در نوشته‌های سفدی بدست آمده و معنای آن بدرستی معلوم نشده است، از همین ریشه باشد. در متن سفدی مناسبترین معنا برای واژه‌های مذکور «زایش» و یا «توارث» است. ^۸

نمونه‌های ارائه شده از زبان اوستی، از دو نظر واجد اهمیت است. نخست آنکه نمونه‌های مذکور نشانه‌ی آنست که ریشه‌ی Kur در سراسر ایران رایج بوده و بکار می‌رفته است. دو دیگر آنکه از نمونه‌های اوستی چنین برمی‌آید که این ریشه هم در نام و هم در فعل بکار می‌رفته است. این نیز مؤید آن است که ریشه‌ی مذکور از روزگار بسیار کهن در ایران موجود بوده است.

نمونه‌های ارائه شده به ما حق می‌دهد، ریشه‌ی Kur را که در شکل مصدری و حالت فعلی به معنای «تولد یافتن» و در شکل اسمی به معنای «فرزند، پسر، جوان، قهرمان» و غیره است، از واژه‌های اصیل ایرانی بدانیم.

7— «Trudy Institututa iazykoznanii AN SSSR», VI, 1956, str. 439—440.

8— E. Benvenist: «Textes sogdiens». Paris, 1940, P. 114, 217.

(A)





این ریشه، برای ساختن و پرداختن نامهای خاص مذکر، کاملاً مناسب است و چنین بنظر می‌رسد که نام کوروش *Kurus* که نام پارسی باستان است، از این ریشه پدید آمده باشد. از لحاظ معنی، این نام، با نام یونانی «Arsen» به معنای «مرد، مردانه، متهور، و نیرومند» که (معادل نام ایرانی «ارشان» *arsan*) و یا نام لاتینی *Junius* (و نام اسلاوی «صقلایی» سده‌های میانه *Jun* و نام کروآسی *iunak* یونک به معنای جوان و قهرمان است و به عنوان نامهای خاص نیز بکار می‌رود، مانده و نزدیک است.

ریشه نام ساز *Kuru* درست همانند ریشه‌ی هندی *Karu* به معنای خواننده است که از واژه‌ی *Kar* به معنای آوازخواندن پدید آمده است. درست به همین گونه است، واژه‌ی *Sunu* به معنای فرزند که از ریشه‌ی *su-n* به معنای فریبگر که از ریشه‌ی *bandhu* به معنای خویشاوند که از ریشه‌ی *bandah* به معنای رابطه یافتن و واژه‌ی *ripu* به معنای فریبگر که از ریشه‌ی *rip* پدید آمده است و بسیاری نمودارهای مشابه دیگر.^۹

آیا حرف مشدد (r) در زبان پارسی چون *Kurna* (کره) از درآمیختن دو حرف RN پدید آمده است، چون *Parr* (پر) که واژه‌ی اصلی آن *Parna* بوده و یا اینکه بعدها ظاهر شده است؟ هیچیک از این دو حالت، باندازه‌ی ذره‌ای سبب مردود شمردن عقاید واژه‌شناسان نیست. هرگاه حرف (A) در واژه‌ی *Kurra* (کره) در اصل *Kurna* باشد، پس آنگاه واژه‌ی *Kur-u* و *Kur-na* هر دو از

9— J. Wackernagel, A. Debruner: «Altindische Grammatik 11: 2. Gottingen, 1954, p. 468, «Beliebt sind im Ai. Nomina agentis anf—u—aus verben...».





ریشه‌ی Kur پدید آمده است. در اینجا دو پدیده‌ی طبیعی از ریشه‌ی Kur با یکدیگر مربوط است. نمونه‌ی روشن این مدعا را در واژه‌های Pur—u و Pur—na که از واژه‌های هندی باستانی است، می‌توان مشاهده کرد. این هردو واژه از ریشه‌ی pur (pr) (پر) آمده که شکل مصدری آن (پرکردن) است. ممکن است حرف مشدد (rr) در اسم Kurra (کره) مانند نامهای Kharr (خر) و narra (نر) باشد که نوع دیگر آن narra (نره) به معنای جنس مذکر است و از این قبیل.^{۹۵}

واژه‌ی Kur در لهجه‌ی کردی در هر شکلی که باشد به معنای «پسر» و «پسر بچه» است و بس.

ریشه‌ی U برای نامهای خاص، تمام و کمال مناسب و بقاعده است. در رساله‌ی علمی گ. ای. نیکولین درباره‌ی ریشه‌ی U در زبان لاتینی نکته‌هایی درباره‌ی اهمیت لفظی حرف U در زبانهای هندو-اروپایی باستان ارائه شده است. بتقریب در همه‌ی موارد، حرف مذکور یا مربوط به نامهای خاص و یا مربوط به نامهای اشخاص است و از لحاظ معنی نیز به نامهای اشخاص منسوب می‌شود. به عنوان نمونه، در زبان هیتی: ... نام خدایان، در زبان سانسکریت... نام خویشاوندان و بستگان، اسم فاعل... نام خدایان و شیاطین...^{۱۰} نام اشخاص. در زبان اوستایی: نام خویشاوندان... در زبان یونانی باستان... نام خویشاوندان... نام بستگان... در زبان لاتینی:...

9 a . P. Horn: Grndriss der iranischen philologie 1, 2, Strassburg, 1895—1901, p. 54.

۱۰- به عنوان نمونه رجوع شود به واژه‌ی Vayu و Visnu و غیره در زبان هندی باستان.





نام بستگان و خویشاوندان... نام خدایان. در زبان گوتی: نام بستگان و خویشاوندان...^{۱۱}

بدین روال، نام Kuru بنابر ویژگیهایی که در ساختن واژه و به عنوان نام شخص دارد، باسنتهای هند و اروپایی تمام و کمال موافق و همساز است و نیازی به شرح و توضیح ندارد.

یکی از نمونه‌های عمده که ایرانی و آریایی بودن نام کوروش را میرساند وجود این نام در زبان هندی باستان است.

یکی از شاهان دودمان بهارات Kuru نام داشت. بازماندگان این پادشاه را Kaurava می‌نامیدند.

مانع عمده‌ی درک قرابت و نزدیکی نام ایرانی Kurus با نام هندی Kurus آن بود که ما در برخورد نخستین در نام ایرانی کوروش به حرف **U** کشیده برمی‌خوریم، حال آنکه در زبان هندی حرف **U** کشیده وجود ندارد. ولی وجود حرف **U** کشیده در نام Kurus قابل تردید است. بنا بر سنگنبشته‌های پارسی باستان نشانه‌های tu, ru, nu, mu, gu, ku بطور حتم و یقین با حرف **U** همراه است، چه صدای این حرف صدادار، کشیده و چه کوتاه باشد (همانند انواع کشیده و یا کوتاه حرف **I**).

نام یونانی Kuros هرگز ما را ملزم نمی‌کند که این نام را Kurus بخوانیم. زیرا برخی از مورخان باستان، این نام را به شکل Koros, Kuros نگاشته‌اند که تاکنون نیز بجا مانده است. هیچ دلیلی در دست نیست که ثابت کند دقت این نوشته‌ها در ارائه‌ی

11— G. I. Nikulin: *Sravnitelno—istoricheskii ocherk i osnov v latinskoi iazyke*, AKD, Kiev, 1963, P. 5 i sl.





حروف ریشه‌ای صدادار زبان پارسی باستان، کمتر از نوشته‌ی Kuros باشد.

از این رو هیچ دلیلی وجود ندارد که بگوییم حرف صدادار ریشه‌ی نام کوروش در زبان پارسی باستان به شکل (U) کشیده تلفظ می‌شده است. بنابراین، هرگونه تلاش برای ناهمگون جلوه دادن نام Kurus در زبان پارسی باستان با نام Kurus در زبان هندی باستان نادرست و مردود است.

اکنون به بررسی نام کمبوجیه Kambujiya می‌پردازیم. (این نام در نوشته‌های بابلی Ka-am-bu-zi-Ja، در نوشته‌های عیلامی Kan-bu-si-ja و در نوشته‌های یونانی Kambuses آمده است. دو تن از نمایندگان دودمان هخامنشی این نام را داشتند. یکی کمبوجیه‌ی یکم پدر کوروش بزرگ و دیگری کمبوجیه‌ی دوم فرزند کوروش بود.

نام کمبوجیه در مقاله‌ی شارپنتیه که بدین نام اختصاص داشت به صورتی رضایتبخش مذکور افتاده است.^{۱۲} ولی نظر شارپنتیه در این زمینه، از دیدگاه واژه شناسی با تردید و عدم قبول تلقی شده است. ر.ن. فرای در کتاب خود زیر عنوان «Heritage of Persia» که به سال ۱۹۶۲ در نیویورک بچاپ رسید، بار دیگر این نکته را تأکید کرد که نام کمبوجیه نیز همانند نام کوروش، نامی است که پیش از ایرانیان، در سرزمین ایران وجود داشته است. از این رو جایز می‌دانم نکته‌ای چند به سود نظرات شارپنتیه بیان دارم. نخست ذکر این نکته ضروری است که پسوند iya در کمبوجیه

12— J. Charpentier: Der Name Kambyes (Kanbujiya). — Z II, 2, 1, 1923, P. 140 i sl.





Kambujiya از پسوندهای معمول در زبان پارسی باستان است و ما آن را در نامهای اشخاص چون بردیا Bardiya مردونیا Marduniya و غیره مشاهده می‌کنیم. این پسوند از لحاظ تاریخی و بظاهر همپایه و هم‌تراز پسوند ius در زبان لاتینی است که نامهای Tullius, Tarquinius, Cornelius, Aurelius, Curtius, Claudius و غیره از اینگونه است. دلیلهایی در دست است که بتوانیم این پسوند ویژه‌ی نامهای اشخاص را پسوند عام و همگانی متعلق به زبانهای هندواروپایی بدانیم.

باید واژه‌ی Kambuja که بر پایه‌ی قواعد دستوری زبان پارسی باستان به شکل Kambujiya درآمده است، مورد بررسی قرارگیرد.

شارپنتیه نمونه‌های متعددی از مآخذ هندی ارائه می‌کند که در آنها از قبیلہ‌ی Kamboja در شرق ایران سخن رفته است. شارپنتیه معتقد است که نام کمبوجیه Kambujiya از نام قبیلہ‌ی مذکور پدید آمده است.

نظر شارپنتیه که بظاهر درست می‌نماید، نیازمند آن است که از دو جهت و دو مقطع بررسی شود. نخست آنکه آیا ممکن است نامهای قومی و (جغرافیایی) برای نامیده شدن اشخاص مورد استفاده قرارگیرد؟ دو دیگر آنکه آیا استفاده از نامهای قومی و قبیلہ‌ای قابل توضیح و توجیه است یا نه؟

پاسخ پرسش نخست مثبت است. برای اثبات این نکته نیازی به کوشش فراوان نیست. بلکه سررشته را باید در درون زبان پارسی باستان یافت. یکی از فرزندان اردشیر یکم شاهنشاه هخامنشی درمتون یونانی سوگدیایوس Sogdianos نامیده شده است که خود





به معنای سفدی است. این نام به یاری پسوند معلوم و شناخته شده‌ی iya از نام قوم سفد Sugda پدید آمده است که بعدها حرفهای (a) na بر آن افزوده شد و Sugdiana نام گرفت. گمان می‌رود نام پارسی Marduniya نیز از نام قوم «مردونی» گرفته شده باشد. این نام را از واژه‌ی پارسی mrzu به معنای کوتاه و واژه‌ی هندی mirdu به معنای ظریف و نیز واژه‌ی پارسی mul «شراب» نیز دانسته‌اند. نگارنده گمان دارد که نام Marduniya همانند نام Kombujiya و نام Sogdiavos از نامهای قومی، بویژه از نام Mard «مردها» پدید آمده باشد. این نام در نواحی مختلف ایران و کوههای ارمنستان شهرت داشت. نام یکی از تیره‌های ایرانی در تاریخ چین است (هرودوت، ۱، ۱۲۵). در مآخذ یونانی، این نام به دو شکل آمده است. هرودوت و دیگران این نام را به شکل Mardoï آورده‌اند. ولی کزنفون این نام را به صورت Mordonioi نوشته است (کزنفون، کوروش نامه، ۴، ۳، ۴).^{۱۲ا}

نگارنده گمان می‌بیرم که نام Marduniya از نام قوم اخیر— الذکر پدید آمده باشد. یادآوری این نکته ضروری است که بسیاری از نامهای کسان که با ریشه‌ی واژه‌ی Arya «آریا» همراه است (چون اریارمنه، اریوبرزن، اریارت Aryarat و نامهای سکایی اریاپیت Aryapit، اریافرن Aryafarn و غیره). از زمره‌ی

۱۲ا- کروگر Kruger مؤلف فرهنگ واژه‌های موجود در آثار کزنفون، واژه‌ی Mardonioi را در کتاب خود بدینگونه آورده است:
«Vileicht Mardar, ein rauberische Gebirgsvolk in mehreren Theilen Mediens und Armerien». (K. W. Kruger, Lexicon zu Xenophon Anabasis. Vierte Auflage, Berlin, 1872, p. 276).





نامهایی است که با نامهای قومی مربوط است، زیرا ریشه Arya آریا، واژه‌ای قومی و نژادی است.

سنت استفاده از نامهای قومی و نژادی برای نام‌گذاری اشخاص، تا امروز نیز در نامهای ایران رایج و متداول است. اکنون نمونه‌ای چند از زبان اوستی را بنظر خوانندگان می‌رساند. نامهای مذکر Tatari و Tatarkan (تاتارخان) از نام تاتار و نام مؤنث Goyrjukhan گرجی خان از نام Goyrjy «گرجیان»، نام مذکر Mysyrbi و نام مؤنث Mysyrikhan از نام Mysyr «مصر»، نام مؤنث Meretkhan از نام Meret «ایمرتیا»، نام مذکر Karase از نام «کاراچای»، قوم کاراچای» و غیره پدید آمده است.

در زبان کردی نیز اینگونه نامها وجود دارد. از سه تن‌کردی که با ایشان آشنائی دارم، دو تن نامهای قومی دارند. یکی از آنان، نامش عرب شامل‌اف و دیگری چرکس باکایف است.

بیرون از جهان ایرانی، از این نامها به اندازه‌ی کافی وجود ندارد. نام فرانسوی Alain و نام انگلیسی (Allan) Alan

از نام مردم آلان اقتباس شده است. و نام فرانسوی Germain نام انگلیسی Frank، نام ارمنی Armen و غیره نیز از اینگونه بشمار می‌رود. ^{۱۲}b

ممکن است کسانی اعتراض کنند و بگویند، آیا مقایسه‌ی پدیده‌هایی جدا و دور از هم که از دیدگاه تاریخ فاصله‌ای بسیار دارد، درست و بمورد تواند بود؟ گمان دارم در این مورد مقایسه‌ی

۱۲ b- در باره‌ی بکاربردن Ton Etnixon به‌عنوان نام شخص در زبان

یونانی، رجوع شود به :

V. Latyshev: Epigraficheskie etudy. Zh. MNP, 1896, mart, so ssylkoi na:
A. Fick, Die griechische personennamen. p. 339.





مذکور درست و بجا باشد. نمونه‌هایی از نامهای قومی و نژادی مورد نظر ما در طول هزاران سال هنوز باقی مانده است. از باستانی-ترین روزگاران تا امروز، نامهایی که با نام خدایان، نامهای حیواناتها و نامهای مغان، نامهای مذهبی همراه است و نیز بسیاری از انواع دیگر نامها بجا مانده است. نامهایی که با نامهای اقوام و تیره‌ها آمیخته شده است نیز از انواع گونه‌گون نامهای ذکر شده میباشد.

با پذیرش این نکته که نام Kambujiya از زمره‌ی نامهای قومی است می‌توان چنین پرسشی را عنوان کرد: چرا نمایندگان دودمان هخامنشی نام قوم و تیره‌ی غیر معروفی را که دست‌کم یکبار هم در مآخذ پارسی باستان، از جمله در اوستا از آن یاد نشده است، بر فرزندان خویش نهاده‌اند؟ در این نکته جای هیچگونه شگفتی نیست. خطا است اگر چنین پنداریم که برای گذاردن نامهای آمیخته با نامهای قومی، تنها از نامهای اقوام و تیره‌های بزرگ که در زندگی مردم آن سرزمین نقشی ویژه و استثنایی داشته، استفاده شده است. هرواژه‌ی قومی که تلفظ آن مطبوع و خوشایند باشد، می‌تواند در نام‌گذاریها مورد استفاده قرار گیرد. آنها در سده‌ی چهارم میلادی، همانند تیر شهاب در فرانسه ظاهر و در یک دید برهم زدن ناپدید شدند. ولی همین رویداد کافی بود که نام Alain در زبان فرانسوی پدید آید. مردم کارچای (قراچای) هیچ نقش ویژه‌ای در تاریخ مردم اوستا، و چرکسها هیچ نقشی در زندگی کردها نداشتند. ولی نام آنان در نظر مردم پسندیده آمد و از این رو است که ما در میان مردم اوستا نام قراچه Qarache و در میان





کردان نام چرکس را مشاهده می‌کنیم. هیچ جای شگفتی نیست اگر نام کمبوجیه نیز از نام قوم غیرمشهور Kamboj که در روزگار باستان می‌زیستند پدید آمده باشد.

کوتاه سخن، نظر شارپنتیه درباره‌ی منشاء وریشه نام کمبوجیه، سبب شده است که اندیشه‌ها و پندارهای دیگران، مبنی بر اینکه نام کمبوجیه از نامهای محلی پیش از ورود ایرانیان اقتباس شده و یا اینکه از نامهای غیرایرانی است، بطور کلی مردود شناخته شود.

اکنون به توضیحی در پیرامون نام چیش پیش Cispis می‌پردازیم. (این نام در زبان بابلی Siis-pi-is و در زبان عیلامی Si-is-pi-is و در زبان یونانی تیش پیش آمده است). در نسب نامه‌ی هخامنشی، تنها یکبار نام چیش پیش ذکر شده است. چیش پیش نام فرزند هخامن (هخامنش) است که هر دو شاخه‌ی شاهنشاهان هخامنشی از فرزندان او بودند. چیش پیش پدر کوروش یکم و اریارمنه بود. برخی نام Cispis را با نام Teuspa فرمانروای کیمریان و Tesub خدای هور تیمها و Teseba خدای اورارتو و Tuspa نام پایتخت دولت اورارتو قیاس کرده و با این نامها برابر شمرده‌اند.^{۱۳} این مقایسه چه از نظر صوری و چه از دیدگاهی واقع بینانه، به هیچ‌روی درست نمی‌نماید.

جای تردید و گمان نیست که نخستین حرف بی‌صدای این نام T (ت) نبوده، بلکه C (چ) بوده است. این نکته، نه تنها از نوشته‌های پارسی باستان، بلکه از کتیبه‌های بابلی نیز بروشنی پیدا است. شکل یونانی نام (تیش پیش) هرگز مؤید مدعای مذکور نیست.

13— W. Eilers : Kyros, — BNE, 15, 2, 1964, p. 205 i sl.





زیرا در زبان یونانی حرف (چ) وجود ندارد. گذشته از آن، در بسیاری موارد حرف (چ) که در زبان پارسی باستان معمول بوده، در زبان یونانی به شکل حرف (ت) ارائه شده است. به عنوان نمونه، واژه‌ی پارسی (Cissafarna) **چیسافرنارنا** را می‌آوریم. این واژه در زبان یونانی به شکل (تیسافرنس) تلفظ می‌شد. چگونه ممکن است از واژه‌های Tesub و Teseba و یا Teuspa نام Cispis چیش پیش پدید آید؟ چرا دست‌کم یک نمونه از این دگرگونیها در زمینه‌ی تلفظ دیده نشده است؟

گذشته از آن، هرگاه از دیدگاه تاریخ بابرخورداری واقع بینانه این نکته را مورد بررسی قرار دهیم، بی‌گمان چنین پرسشی عنوان می‌شود: هخامنشیان که بهنگام فرمانروایی چیش پیش پادشاهی کوچکی داشتند که دارای اهمیت محلی بود و شاید از سرزمین خود پرسیدا Persida نیز پا فراتر نگذارند، چگونه می‌توانستند نام خدایان سرزمینهای دوردست و تمام و کمال بیگانه‌ای چون نسام خدای هوریتها، اورارتو و یا نام فرمانروایان کیمری را برگزینند و بر خود نهند؟ همه‌ی این تلاش افراطی و نادرست بنظر می‌آید: خلاصه آنچه که برپایه‌ی واژه شناسی بنظر نگارنده می‌رسد، چنین است:

نام Cispis با نام Sisvis در زبان هندی باستان که از واژه‌ی Cva (y) به معنای رشد یافتن، قوام پذیرفتن، نیرومند و قوی شدن شدن که در زبان پارسی باستان به شکل Spa (y) آمده است از یک خانواده است. واژه‌ی Sisvis در ریگ‌ودا تنها با دو حرف SU به شکل Su—sisvis آمده که به معنای «نیک رشد یافته» است. در اینجا از کودکی سخن رفته است. مقصود از کودک agni





است که در بطن مادر رشد یافته است.^{۱۴} بنا بر قاعده، واژه‌ی *Sisvis* در زبان هندی باستان، باید مشابه *Sispis* در زبان پارسی باشد. گرچه واژه‌ی مذکور بر مبنائی که ارائه شده، مورد تأیید قرار نگرفته است. *Sis* به شکل پیشوند در واژه‌ی *Sispimna* در کتاب اوستا آمده است.

برای داوری درست پیرامون حیطةی عمل واژه‌ی مذکور و موارد استفاده‌ی آن در پدید آوردن نامهای مذکر، نمونه‌ای چند از این ریشه را که در زبان هندی باستان بکار رفته است، می‌آوریم: واژه‌ی *Savas* به معنای قوت، نیرو، ثروت است. واژه‌ی *Sura* به معنای نیرومند و قهرمان (در اوستا این واژه به شکل *Sura* آمده است)، *Savaira* به معنای نیرومند و قوی *Sisu* به معنای بچه، جوجه (که در حال رشد و نیرو گرفتن است)، *Suna* به معنای خوشبختی، *Svatra* به معنای نیروبخش و غیره ذکر شده است. چنانکه دیده می‌شود، مفاهیم مذکور، برای نامهای مذکر مورد استفاده بوده است. حال بالطبع چنین پرسشی عنوان می‌شود:

چه سبب شده است که بجای *Sispis* واژه‌ی مذکور در زبان پارسی باستان به شکل *Cispis* آمده است؟ به گمان نگارنده، توضیح این نکته چندان دشوار نیست.

حرف *S* در آخر کلمه ممکن است سبب استحاله‌ی حرف *S* در این واژه شده باشد. در این مورد واژه‌ی *Sispis* به شکل *Sispis*

۱۴- اولدنبرگ (H. Oldenberg) آن را به صورت «the fine child»

در نوشته‌ای زیر عنوان «The Sacred Books of East» به تصحیح F. Max Muller جلد ۴۶ اکسفورد، ص ۵۴ آورده است.





تلفظ می‌شود. و اما در باره‌ی تبدیل حرف اول S به C باید گفت که این یکی از موارد آزاد در تلفظ اصوات است که بارها مشابه آن بویژه در نامهای کسان دیده شده است. البته در دیگر موارد از این نمونه کمتر آمده است. اینگونه تبدیل اصوات در برخی نامهای کسان بویژه در زبان اوستی دارای سابقه است. به عنوان نمونه به ذکر نام «شامل» می‌پردازیم. این نام به دو شکل Samel و Camel آمده است. نام Sosik'o نیز که از زبان گرجی به عاریت گرفته شده است، به دو شکل Sosko و Cocko تلفظ می‌شود. نام مؤنث Sona نیز گاه به شکل Cona آمده است. آیا تبدیل حرف (ش) به حرف (چ) در زبان اوستی متداول بوده است؟ نه! حتی جریان تبدیل به خلاف است. به عنوان نمونه، واژه‌ی گرجی «Saceri» «Sito» در زبان اوستی به شکل Sasir آمده است.

چنین بنظر میرسد که تبدیل حرف S به C از ویژگیهای نامهای خاص باشد.

این پندار به ما امکان می‌دهد دریابیم که نام Cispis پیش‌پیش از دیدگاه واژه شناسی نامهای خاص کسان، چنانکه انتظار می‌رفت Sispis بوده است و می‌توان آن را برابر واژه‌ی Sisvis در زبان هندی باستان دانست.^{۱۵}

۱۵- ذکر این نکته ضروری است که در زبان هندی باستان حرف S در Sisvis در زبان هند و اروپایی به صورت K و گاه بصورت K و C آمده است. رجوع شود به:

G. Wackernagel, A. Debrunner: Altindische Grammatik, Bd I, Gottingen, 1957, p. 228.

در این مورد شکل Cispis در زبان هند و اروپایی به صورت Kikwis درآمده است که بنا بر معمول مشابه واژه‌ی ایرانی Sisvis است.





حال نتیجه می‌گیریم. به‌خلاف اظهار نظر برخی از دانشمندان مبنی بر اینکه نامهای هخامنشی بویژه نامهای *Cispis*, *Kamujiya*, *Kurus* دارای منشائی غیر ایرانی است، می‌توان نامهای مذکور را از ریشه‌ی زبانهای ایرانی دانست و گفت همه نامهای هخامنشی بدون استثناء از نامهای اصیل پارسی می‌باشد.

نام کوروش *Kurus* از ریشه‌ی ایرانی و آریائی *Kur* پدید آمده است که در حالت مصدری به معنای «تولد یافتن»، «پا به عرصه‌ی زندگی نهادن» و در حالت اسمی به معنای «فرزند، کودک، نوزاد، جوان، قهرمان» و غیره است.

نام *Kambujiya* نیز همانند *Marduniya* از آن دسته نامهایی است که از نامهای اقوام و قبیله‌ها پدید آمده است.

نام *Cispis* با در نظر گرفتن برخی تبدیلات صوتی که بیشتر در نامهای خاص پدید می‌آید، موافق واژه‌ی *Sisvis* در زبان هندی باستان و به معنای «رشد یابنده و نیرومند» است.

چگونگی پیدایی نامهای خاص هخامنشی از دیدگاه واژه‌شناسی و ریشه‌شناسی به سهولت قابل دریافتن و شناختن است. مانمونه‌هایی چند از این نامها را که در دیگر زبانهای ایرانی و غیر ایرانی شهرت یافته است، نیک می‌شناسیم.

۱- نامهایی که با عناصر *baga* (بغا- بڃ- بگک)، *arta* (ارت- ارته- ارد)، *Khsavra*, *farnah* آمیخته است.

واژه‌ی نخستین به معنای «خدا» است. سه نام دیگر به معنای «راستی»، «نیکوکاری» و «قدرت» است. ترجمه‌های آنها به یکدیگر نزدیک است. زیرا مفاهیم آن در نزد ایرانیان باستان به شکل عقاب





مذهبی بود که ترجمه‌ی آنها به دشواری میسر است.^{۱۶} از این رو نامهایی را که با چهار عنصر مذکور آمیخته باشد، بی‌درنگ می‌توان از زمره‌ی نامهای ایزدی به شمار آورد.

بغاپاتیش Bagapatis - (مگاباتس Megabates) پسر عمومی داریوش یکم. (هرودوت، ۵، ۳۲).^{۱۷}

بغاپایوس Bagapaios - فرزند اردشیریکم. (رجوع شود به: کتزیاس، پارس، ۴۴).

ارته‌خشسا Artakhsassa - اردشیر، نام سه شاهنشاه از دودمان هخامنشی.

ارتبانوس Artabanos - فرزند گشتاسب (ویشتاسپ) برادر داریوش یکم. (رجوع شود به: هرودوت، ۷-۱۰-۱۵ و دنباله‌ی آن، ۶۶ و دنباله‌ی آن).

ارتفرنس Artafervnes - فرزند گشتاسب (ویشتاسپ) برادر داریوش یکم. (رجوع شود به: هرودوت، ۵، ۲۵، ۳۰).

ارتوباجانس Artobacanes - فرزند داریوش یکم. (هرودوت: ۷، ۲).

ارتاکوس Artakos - هخامنشی. (هرودوت، ۷، ۶۳).

۲- نامهای حیوانها (نامهایی که با نام حیوانها آمیخته است).
ویشتاسپ Vistospa (گشتاسپ) پدر داریوش یکم. بخش دوم این نام همراه با نام aspa (اسب) است.

Gaubaruva - نام یکی از فرزندان داریوش یکم (هرودوت، ۷،

۱۶- در گاتاهای زرتشت Khsavra, (asa) arta نام یکی از ایزدان نزدیک به اهورامزدا است. در نوشته‌های خشایارشا برضد دیوان نیز نام arta در کنار نام اهورامزدا قرار دارد.

۱۷- نام مذکور در حالت فاعلی است.





(۷۲) و نیز نام یکی از بزرگان پارس و یاران داریوش یکم است. (رجوع شود به کتیبه‌ی بیستون: ۸۶، ۴ و هرودوت: ۳، ۷۰، ۷۳، ۷۸). بخش نخستین این نام با نام گاو (gau) همراه است.

۳- نامهای قومی و قبیله‌ای (نامهایی که با نام اقوام و قبیله‌ها همراه است).

Kambujiya کمبوجیه - فرزند کوروش بزرگ (رجوع شود به بخشهای گذشته‌ی این مقاله).

Sogdianos (سغدیانوس) فرزند اردشیر یکم. (رجوع شود به بخشهای گذشته مقاله).

Marduniya مردونیا - نامهای چند تن از بزرگان پارس است. (رجوع شود به بخشهای گذشته‌ی مقاله).

۴- نامهای محبت‌آمیز و نوازشگرانه.

Cispis - نام فرزند هخامنش بنیادگزار دودمان هخامنشی. شکلهای گونه‌گون این نام عبارت است از Sisvis, Sispis در زبان هندی باستان به معنای «رشدیابنده، نوزاد، کودک» (رجوع شود به بخشهای گذشته مقاله).

Kurus کوروش - نام چند تن از دودمان هخامنشی که به معنای جوان «Junius» است.

Hakhamanis هخامنش - بنیادگزار دودمان هخامنشی که به معنای «نیک اندیش، مهربان و صمیمی» است.

Darayavaus داریوش - نام چند شاهنشاه از دودمان هخامنشی و به معنای «آورنده نیکی» است.

Arsama ارشامه - جد داریوش یکم و به معنای «قهرمان» ،





جسور و دلیر» است. این نام از ریشه‌ی ارشان arsan و به معنای «جسور، دلیر و قهرمان» است.

Khsayarsa خشایارشا – فرزند داریوش یکم شاهنشاه هخامنشی است. واژه‌ی Khsay به معنای شاه و شاهی و واژه‌ی arsan به معنای قهرمان است که در مجموع باید آنرا «شاه و قهرمان» خواند.

Masistes ماسیستس – فرزند داریوش یکم است. (رجوع شود به هرودوت: ۷ و ۸۲). این نام همانند نام masista از نامهای باستانی ایران و به معنای «کبیر» است.

Bardiya بردیا – نام فرزند کوروش بزرگ و برادر کمبوجیه است. این نام، همانند نام barzya از نامهای باستانی ایران و به معنای «بلند و عالی» است.

۲- نام اوستایی «سپیتاما» نام پهلوی «سپیتامان» و نام اوستی Sidaemon

ف. یوستی در فرهنگ مشهور نامهای ایرانی کسان زیر زیر عنوان Spitama این آگاهی را به ما می‌دهد:

۱- Spitamas – در اوستا نام مقدس و ورجاوندی است که کنار نام زرتشت و بجای آن آمده است. در ترجمه‌ی پهلوی اوستا پسوند an به آخر نام افزوده شده و به شکل Spitaman آمده است.

۲- Spitama – نام و عنوان اخلاف و جانشینان زرتشت نیز هست. (اوستا، یشتها، ۱۳، ۹۸).

۳- Spitamas سپیتاماس – نام یکی از شخصیت‌های مادی همسر Amitis آرمیتیس و نیز نام دختر استیاگ شاه ماد است.

(رجوع شود به کتزیاس: پارس، ۲)

(۲۴)





۴- Spitamas نام فرزند Petes پتس سردار ایرانی است که در روزگار اردشیر یکم می‌زیست. (رجوع شود به کتزیاس : پارس، ۳۹).

۵- Spitames سپیتامس - پدر Satrabat است. این نام بنا بر کتیبه‌ای است که از فاناگوری بدست آمده و متعلق به سده‌ی چهارم پیش از میلاد است. در موارد جداگانه شکل Spitamenes سپیتامس نیز دیده شده است. دو شخصیت این عنوان را داشتند :

۱- آریان - فرمانده سواران سغد در پیکار با اسکندر مقدونی
 ۲- شخص دیگری بنام آریان از سرزمین باختر که ندیم نیکاتور سلوکی بود.^{۱۸}
 در ضمن باید نام اوستی Sidaemon را نیز به فهرست نامبرده افزود.

بنا بر آنچه سینه به سینه نقل شده است یکی از بنیادگزاران قوم اوست بدین نام خوانده می‌شد.^{۱۹}

رشد و تکامل اصوات و ساختن واژه‌ها امری است تمام و کمال روشن و معلوم. گروه حرف‌هایی که در زبان پارسی باستان با SP همراه است، در زبان اوستی به شکل (fs) آمده است که هیچگاه بیرون از قانون زبان نیست. از این جمله است نام aspa (اسب) که در زبان اوستی به شکل afsa به همین معنی (اسب) آمده است. ولی هرگاه SP در آغاز کلمه قرار گیرد، آنگاه به دو صورت ارائه می‌شود. یا اینکه SP در زبان اوستی چنانکه سخن رفت به همان شکل

18— F. Justi: *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895, p. 309—310.

19— «Archiv Orientalni», XXIV, 1956, No. 1, p. 51.





f۸ می‌آید. در اینگونه موارد بطور قطع حرف صدادار a در آغاز کلمه قرار می‌گیرد. چون واژه‌ی spada «سپاه» که در زبان اوستی به شکل afsad می‌آید. هرگاه پیش از حرف «f» حرف صدادار دیگری قرار نگیرد، آنگاه حرف (f) خودبخود ساقط می‌شود و در زبان اوستی حرف (s) جای حرف (sp) را در زبان پارسی می‌گیرد. چون Spis در زبان پارسی باستان که معادل اوستی آن Sista است. یا واژه‌ی Sfijau در زبان پارسی باستان (Sphijau در هندی باستان) به معنای «پشت و عقب» است که در زبان اوستی Siza می‌شود. از اینگونه نمونه‌ها بسیار وجود دارد. نوع اخیر رشد و تکامل گروه SP گمان می‌رود در زبان اوستی Sidamon باشد و خردپذیر است هرگاه آن را در برابر Spitaman بدانیم. پسوند on (ان) پسوندی است که می‌توان آن را از زمره پسوندهای دودمانی و ورجاوند نامید.^{۲۰} واژه‌ی Sidamon باید به معنای «فرزند، خلف، Sidama» و در واقع همان Spitama باشد.

مطالب فولکلوریک مربوط به واژه‌ی Sidamon از سوی ز. ن. وانیف (Z. N. Vaneev) گردآوری شده و در جزوه‌ای زیر عنوان «آنچه سینه به سینه درباره‌ی منشاء قوم اوست ذکر و نقل شده است» آمده است. (جزوه‌ی مذکور به سال ۲۵۱۵ شاهنشاهی = ۱۹۵۶ میلادی در استالینیر به چاپ رسیده است). اکنون به نقل بخشهایی از جزوه‌ی نامبرده می‌پردازیم.

20— V. Abaev : «Osetinskii iazyk i folklor». Moskva — Leningrad, 1949, Str. 593—594., «Grammaticheskii ocherk Osetinskogo iazyka». Ordzhonikidze, 1959, § 171, II, 1.





«در زبان اوستی شمالی و جنوبی داستانی از روزگاران کهن سینه به سینه دربارهی منشاء قوم اوست بجا مانده است. بنیادگذار قوم اوست مردی بنام اوس - باگاتار (Os—Bagatar) بود. او پنج پسر داشت به نامهای سیدامون (Sidamon)، تسارازون (Tsarazon) کوساگون (Kusagon)، اگوز (Aguz) و تساخیل (Tsakhil) از این پنج فرزند، پنج دودمان به نامهای سیدامونیان، تسارازونیان، کوساگونیان، اگوزیان و تساخیلیان بجا ماند» (ص ۳). «تاکنون ویژگیهایی از سه دودمان ارائه شده است که عبارت باشد از: کثرت جمعیت سیدامونیان، جنگجویی اگوزیان و شهرت و اعتبار کوساگونیان... سیدامونیان به سبب کثرت جمعیت در همه جا پراکنده اند...» (ص ۶).^{۲۱}

«بنا بر مآخذی که بدست آمده است یکی از اشراف و بزرگان گرجستان که اریستاوی آراگویی (Eristavi Aragvii) نام داشت، از دودمان سیدامون بود. تاکنون نیز در گرجستان کسانی هستند نام خانوادگی آنان سیدامون اریستاوی است» (ص ۹).^{۲۲}

۲۱- سیدامونیان، نخست در دره‌ی آلاگیر سکنی داشتند. ولی گورتا و تاگا که از نواده‌های سیدامون بودند، همراه قبیله‌ی خود به دره‌ی مجاور نقل مکان کردند و اقوام کورتاتین‌ها و تاگورها را بنا نهادند. بدین روال اکثر مردم اوست از قبیله‌ی سیدامون هستند. بدین روال همه‌ی بخش‌های خاوری اوست که به زبان مردم محلی (ایرون - Iron) نام دارد، بطور عمده، جایگاه بازماندگان قبیله‌ی سیدامون است.

22— W. E. D. Allen: *Trivia historiae Ibericae*: «Some time after 1558 an aznauri had, on the order of king Simon 1, taken the castle of Vanati... The aznauri belonged to the Sidamoni family — One of the Several noble Os clans who had penetrated and settled on lands south of the main chain of the Caucasus after the final destruction of the Alanic kingdom by the Mongols in the second quarter of the thirteenth century». («Bedy Kartilsa XVII—XVIII», Paris, 1964, p. 166).





ز. ن. وانیف همچنین نکته‌هایی را از دکتر پفاف ارائه کرده است که شامل مطالبی درباره‌ی منشاء گروه‌ها و اقوام نامبرده در اوستی است («نکته‌هایی در زمینه تاریخ اوستی در روزگار باستان. مجموعه آگهی‌های مربوط به کوه‌نشینان قفقاز»، ۵، ۱۸۷۱، ص ۵۹).

وی می‌نویسد که این گروه‌ها در روزگار باستان از میان رفتند و «تنها در سده‌ی ششم میلادی به هنگام امپراتوری ژوستینین (یوستی‌نیانوس) از سیدامونها یاد شده است» (ص ۱۹).

درباره‌ی شهرت این گروه باید گفت که نام سیدامون هنوز در بسیاری از ترانه‌های عامیانه بجا مانده است. به عنوان نمونه یادآور می‌شویم که به هنگام تهیه‌ی آبجو ترانه‌ای بدین مضمون می‌خوانند:

«Da kad Sidamony kaden fawad!»

ترجمه‌ی این جمله به زبان پارسی چنین است:

«امید است که شهرت تو چون شهرت سیدامون باشد (بود).»^{۲۳}

از نام سیدامون در برخی از داستانهای اساطیری مردم اوست نیز که بنام «نارتها» شهرت دارد، یاد شده است:

«Narty Bycegy fyrt Sidamon».

اینک ترجمه :

«بیسگا فرزند نارت، سیدامون است» (ضبط از نگارنده است). آگهی‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه در سده‌ی شانزدهم میلادی نیز نام سیدامون در میان آلانها به شکل نام خاص کسان مورد استفاده بود. طبق مدارکی که از آرشیو اسناد کشور مجارستان بدست آمده است، در نامه‌های آلانهای ساکن مجارستان که آنان را

23— «Osetinskoe narodnoe tvorcestvo», Sostavitel Z. M. Salagaeva, T. 2, Ordzhonikiolze, 1961, Str. 330.





«یاس» می‌نامیدند، نام Sidamon دیده شده است.^{۲۴}
 حال چنین پرسشی عنوان میشود: آیا نام اوستی Sidamon
 چون واژه‌ی پهلوی Spitaman از واژه‌ی اوستایی Spitama
 پدید آمده است؟

پاسخ منفی است. نام اوستی سیدامون به‌خلاف واژه‌ی پهلوی سپیتامان، هیچگاه با نام اوستایی Spitama رابطه نداشته و دارای ریشه‌ی قومی مستقلی است.

پیشتر گفته شد که در زبان، فولکلور، داستانهای اساطیری و باورهای دینی اوستی هیچ اثری از زرتشتیگری مشهود نیست. چنانکه هرودوت و دیگر مؤلفان باستان آورده‌اند، آئین زرتشت به درون اقوام سکایی راه نیافت. این نیز به ما امکان می‌دهد چنین اظهار نظر کنیم که اقوام سکایی و سرمتی تنها اقوامی از تیره‌های ایرانی بودند که آئین زرتشت به سرزمینشان راه نیافت.^{۲۵}

بنابراین نام اوستی سپیدامون و نیز نام سپیتامس را که از يك کتیبه‌ی فاناگوری متعلق به سده‌ی چهارم پیش از میلاد بدست آمده و خوانده شده است، باید در خارج از متنهای اوستا جستجو کرد.^{۲۶}

در ضمن واژه‌ی Spitama که در زبان سکایی و همچنین در اوستا چون نام خاص بکار رفته، بسیار جالب دقت و توجه است. در اوستا و همچنین در زبان سکایی نامهای مشابهی را می‌بینیم که بسیار شایان دقت است. جز از واژه‌ی سپیتاما، نامهای دیگری نیز

۲۴- رجوع شود به مقاله‌ی L. Fekete در نشریه :

«Acta Orientalia Academiae Hungaricae», XI, 1960, str. 122—123.

25— «Archiv Orientalni», XXIV, 1956, No 1, str. 51.

26— «Korpus bosporskikh nadpisei», Moskva — Leningrad, 1956, str. 625 i sl.





چون نام Fryana فریانه در اوستا و فلیانوس Flianos و نیز اولویا Olviya وجود دارد که از هر جهت به یکدیگر نزدیک است.

بنا به نوشته‌ی اوستا، فریانه Faryana متعلق به قوم تور، یا بهتر گفته شود سکائیان بود. وجود این نام و دیگر نامهایی از اینگونه در میان سکائیان، تمام و کمال مفهوم و روشن است.^{۲۷} آیا این تقارن و نزدیکی نام اوستایی Spitama با نام سکایی سپیتامس Spitames و نام اوستی Sidamon خود نشانه‌ی نزدیکی قبیله‌ی زرتشت با اقوام سکایی نیست؟ نمی‌توان یکلی منکر چنین امکانی شد. از همه‌ی نامهایی که بیشتر آمده است، تنها دو نام سکایی سپیتامس Spitames و اوستی Sidamon را می‌توان با اطمینان خاطر از یک تبار و با تیره‌ی نژادی و قومی سکایی و سرمتی مربوط دانست.

ما تاکنون ندانسته‌ایم که زرتشت از درون کدام یک از اقوام ایرانی برخاسته است. نام سپیتامن Spitamen که در تاریخ اسکندر مقدونی آمده است گرچه به عنوان نامی سفدی معرفی شده است، با اینهمه ممکن است نامی سکایی باشد. زیرا سکائیان به‌مراه سفدیان در زمره‌ی سپاهیان اسکندر بودند.

و اما بدانگونه که کتزیاس در نوشته‌های خود آورده است سپیتاما کسی بود که دختر خود Amitid را به استیاز پادشاه ماد به همسری داد. ولی ممکن است همه‌ی این داستان ساخته و پرداخته‌ی کتزیاس باشد. (یوستی، ص ۱۵ — «Ungeschichtlich»). شاید کتزیاس نام سپیتاما را از نامهای «زرتشتی» که در آن روزگار میان پارسیها و مادها معمول و رایج بوده، اقتباس کرده است.

27— «Archiv Orientalni», XXIV, 1956, No. 1, str. 45.





هرگاه نوشته‌ی کتزیاس را درست و موثق بدانیم، پس آنگاه نمی‌توان گفت که نام سپیتاما بطور قطع و یقین نامی مادی بوده است.

سده‌ی هفتم پیش از میلاد سکائیان به سرزمین ماد حمله بردند و مدتها بر آن سرزمین فرمان راندند.^{۲۸} از این‌رو بعید نیست سپیتاما یکی از بزرگان سکایی باشد که با استیاژ پیوند خویشاوندی بست.

شاید استیاژ پادشاه ماد دختر خود را به مردی سکایی بنام سپیتاما به همسری داده باشد. پیش از آن آسورهادون پادشاه آشور نیز دخترش را به پارتاتوا فرمانروای سکائیان به همسری داده بود.^{۲۹} بهر تقدیر، در یک نکته جای تردید نیست و آن اینکه نام سپیتاما از قومی است که زرتشت از میان آن برخاست.

نکته‌ی دیگری را هم نباید از دیده دور داشت و آن اینکه نام اوستی Sidamon و نام سکایی سپیتامس Spitamees هر دو، بی‌گمان از نامهای قومی به‌شمار می‌آید.

اکنون از دیدگاه واژه‌شناسی به این نامها نظری بیفکنیم:

بی‌گمان این واژه از ریشه‌ی ایرانی Spaita—Spita «سپید» و

«روشن» آمده است. در زبان اوستایی ریشه‌ی نامبرده به شکل

Spiti — Spita و در واژه‌های مرکب به شکل Spaeta — در زبان پارسی

باستان، و Saped — Safed — در زبان هندی باستان و Sveta , Svitna

28— I. M. Diakonv : «Istoriia Midii». Moskva — Leningrad, 1956, st. 242—254, 286—292.

29— Tam zhe, str. 272 i sl. Po H. Winckler'y («Unter suchungen zur altorien—talischen Geschichte», Leipzig, 1889, str. 124)

گویا استیاگ پادشاه ماد خود از سکائیان بود.





در زبان صقلابیان (اقوام اسلاو) بکار رفته است.* ف. یوستی بر آن است که نام سپیتامس Spitames چون واژه‌ی مرکب Spita — manah به معنای «روشن‌روان» است. وی واژه‌ی اوستایی سپیتاما را شکل کوتاه شده‌ی این نام می‌داند. نام Spitama از نظر ترکیب و پیدایی خویش با نام ارشامه Arsama همانند است. ولی نام ارشامه شکل کوتاه شده‌ی نام Arsa — manah (دارای روان مردانه) نیست، بلکه این Arsa — ama بوده که معنای آن «شخص دارنده‌ی نیروی مردانه» است.^{۲۰}

اینگونه بررسی متفاوت و متخالف نامهای همگون، شخص را به تفکر و اندیشه وامی‌دارد. هیچ دور نیست که نام Arsama در زبان پارسی باستان و نام اوستایی Spitama و نام سکایی Spitames شکل کوتاه شده‌ای از واژه‌ی مرکب نباشد. گمان می‌رود این نامها با صدای ma پدید آمده باشد که نشانه‌ی بستگی و نسبت است. به عنوان نمونه، واژه‌ی اوستایی dahyu — ma که به معنای «بستگی و نسبت داشتن به کشور و سرزمین» است. همچنین واژه‌ی Zantu — ma

* در زبان روسی Svet به معنای نور و روشنایی است در ضمن نام خاص کسان نیز هست که به صورت Svetlana, Sveta آمده است - مترجم 30 — R. G. Kent : Old Persian, New Haven, 1953, p. 171., W. Brandenstein, M. Mayrhofer, Handbuch des Altpersischen, Wiesbaden, 1964, p. 106., H. Lommel («Indogermanische Forschungen», p. 54, 169 i sl.)

واژه‌ی Spitama را به دو بخش Spita — ama به معنای بسیار روشن و درخشان منقسم می‌کند.

J. Duchesne — Guillemin («Les Composés de 'Avesta», Lirge — Paris, 1936, p. 165).

چنین اظهار عقیده می‌کند که آیا بخش دوم Spitama معادل واژه‌ی amàti در زبان هندی باستان و به معنای «نور» و «روشنایی» نیست؟





که به معنای «بستگی و نسبت داشتن به قوم» است. شاید صدای (ma) شکل کوتاه شده‌ای از پسوند «مند» mant باشد که خود نشانه‌ای از بستگی و نسبت است.^{۳۱}

و اما درباره‌ی سپیتامنس Spitamenes باید گفت که این نام با واژه‌ی پهلوی Spitaman و نام اوستی Sidamon از یک خانواده است. این هرسه بیاری پسوند (ana) از واژه‌ی Spitama پدید آمده است. گمان نمی‌رود کشیدگی حرف (â) در Spitama از نظر واژه شناسی دارای اهمیت ویژه‌ای باشد. در اوستا این نام با صدای کشیده‌ی (â) و نیز با صدای کوتاه (a) آمده است.

درباره‌ی نام اوستی Spitamon نکته‌ای را نباید از دیده دور داشت و آن صدای (i) است. در لهجه‌ی مردم اوستی که به لهجه‌ی «ایرونی» مشهور است. صدای (i) به شکل (ai) آمده است. (چون iw) به معنای «یک» در زبان اوستی که در زبان پارسی باستان به شکل (aiva) بوده است). از این رو Sidamon را نباید از مأخذ Spitaman بلکه باید از مأخذ Spaitamana دانست. البته ممکن است Sidamon از این مأخذ آمده باشد، ولی نمی‌توان در این باره حکم قطعی صادر کرد.

گاه صدای (i) در لهجه‌ی ایرونی زبان اوستی از صدای (i) منشاء می‌گیرد و از صدای (ai) پدید نمی‌آید. (چون واژه‌ی afsir به معنای «خوشه»). این واژه در زبان آلمانی به صورت Spira است.^{۳۲} جز از واژه‌های مرکب Spitama, Spitamana نام و واژه‌ی ساده‌ی

31— I. Wackernagel: A. Debrunner. «Altindische Grammatik», II, 2, p. 752.

32— V. Abaev : «Skifsko — evropeiskie izoglossy». Moskva, 1965, str. 9, 133, 143.





Spita نیز می‌تواند وجود داشته باشد که به معنای «روشن» است. در زبان اوستی واژه‌ی Spita بنا بر قاعده ، باید به شکل sida باشد. این نام در میان مردم اوست که در ناحیه‌ی توال (Tual) واقع در مسیر علیای رود آردون (Ardon) مشاهده نشد که کواستاکتوروف^{۳۳} شاعر اوست آن را در اشعار خود آورده است. در اوستای سده‌های میانه نیز این نام به شکل Spiti آمده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

33— Kosta Khetagurov: Polnoe sobranie sochinenii, t. 1. Moskva—Leningrad, 1939, str. 237—238., «Takka bynma Sida syk'a kodta».

ترجمه‌ی جمله‌ی مذکور چنین است: شاخ «سیده» تا اعماق بسیار نفوذ کرد.

